

مدرنیسم، جنسیت و انقلاب ایران

(فوکو علیه فوکو)

مصاحبه با ژانت آفاری

یاشار دارالشفاء

مقدمه: ژانت آفاری را در ایران بیشتر با کتاب نسبتاً حجیمش یعنی «انقلاب مشروطه» می‌شناسند که در واقع پایان نامه وی به شمار می‌آید. از او مقالات بسیاری در نشریات داخلی و خارجی به چاپ رسیده است. دو کتاب آخر وی که توجهات بسیاری را به خود جلب کرده است یکی با عنوان «فوکو و انقلاب ایران» است که وی آن را مشترکاً با کوین اندرسون به نگارش در آورده است و به نقد نظرات فوکو در خصوص انقلاب ایران می‌پردازد. همچنین برای نخستین بار در این کتاب مقالاتی که فوکو در بحبوحه انقلاب ایران در نشریات فرانسه در ارتباط با آن رخداد به نگارش در آورده نیز به زبان انگلیسی ترجمه شده است. آخرین کتاب وی با عنوان «سیاست های جنسیتی در ایران» به بررسی مناسبات حاکم بر ساختار خانواده و تغییر و تحولات آن از اواخر قرن نوزده تا به امروز می‌پردازد. آفاری از همان اولین کارهای خود به وضوح در نوشته هایش نشان می‌دهد که تحولات اجتماعی در ایران چیزی نیست که به یک باره بروز کرده باشد و بتوان بی بازگشت به گذشته به تحلیل آنها پرداخت. از اینروست که او انقلاب مشروطه را به عنوان رخدادی که سرآغاز ورود تفکر مدرن در پوششی فرهنگی است نقطه شروع کار های خویش قرار می‌دهد. آفاری با تمرکز بر جنبش های زنان و نقشی که ایشان در تحولات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ایران معاصر بازی می‌کنند می‌کوشد تا روند مطالبات این جنبش و چرایی افول خواسته های ایشان را تشریح کند. در کتاب «سیاست های جنسیتی در ایران» او به ارائه ی طرحی از مناسبات جنسیتی در ایران می‌پردازد که خلاف برداشت های رایج و عام گرایانه از سیر تحولات اجتماعی و فرهنگی ایران معاصر است. گزارش می‌دهد که او از تحولات ساختمان خانواده و نیز مطالبات جنسی در ایران معاصر بدست می‌دهد حاکی از وقوع رخدادی است که او بر آن نام «انقلاب جنسی ناتمام» می‌گذارد. انقلابی که به زعم وی منشأ تحولات ژرف فرهنگی است که تا به امروز اثرات آن باقیست. گفتگویی که در پی می‌آید به بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی ایران در فاصله ی میان دو انقلاب و بعد از سال 57 با تمرکز بر نظریات وی می‌پردازد.

سریچ: اجازه بدهید در اولین سوال نگاهی داشته باشیم به نظریات شما در یکی از آخرین کارهایتان که مشترکاً با آقای کوین اندرسون منتشر کردید، یعنی کتاب «فوکو و انقلاب ایران». در ارتباط با موضع گیری فوکو درباره انقلاب ایران انتقادات زیادی در همان زمان که فوکو ایده اش را مطرح کرد چه از سوی متفکرین ایرانی و چه خارجی ابراز شد اما ظاهراً شما در این کتاب رویکرد انتقادی متفاوتی را نسبت به فوکو و خاصه نظریاتش در ارتباط با انقلاب ایران اتخاذ می‌کنید؛ به این معنی که شما معتقدید نظریه فوکو درباره ی انقلاب ایران فراورده فلسفه او درباره قدرت، گفتار و انضباط و مجازات و روابط جنسی است و نمی‌توان آن را صرفاً لغزشی در اظهار نظر سیاسی یک فیلسوف به شمار آورد؛ و حتی در این راستا زندگی شخصی فوکو را هم در ارتباط با اظهار نظراتش نامربوط نمی‌دانید. اگر ممکن است در این خصوص توضیحاتی را بدهید.

آفاری: در همان زمان انقلاب برای بسیاری از روشنفکران متأثر از تفکر چپ در اروپا و آمریکا مسئله اصلی تنها براندازی رژیم پهلوی نبود بلکه مسئله اصلی این بود که چه نوع حکومتی سر کار می‌آید و بسیاری با توجه به وجه ی مذهبی ای که جنبش به خودش گرفته بود اطمینان نداشتند که چه آینده ای در انتظار این انقلاب خواهد بود. فوکو با دیگر متفکران فرانسوی فرق داشت. برای اینکه مثلاً ماکسیم رودنسون -نویسنده فرانسوی و تاریخ نگار برجسته اسلام-یا سیمون دوبووار که هر دو جزو آن دسته از اندیشمندانی بودند که از انقلاب ایران حمایت می‌کردند، ماهیت مذهبی این انقلاب را مورد نقد قرار دادند. به خصوص رودنسون در این باره مقالات خیلی تند و تیزی نوشت. تفاوت فوکو این بود که برخلاف بسیاری از نویسندگان و منتقدان خارج که به گرایش چپ تمایل داشتند و از جنبش های چپی در ایران حمایت می‌کردند-به ویژه فدائیان-فوکو دقیقاً به ماهیت اسلامی جنبش ایران علاقه مند می‌شود و این شاید به این دلیل بود که یک سری خصوصیتاتی را در انقلاب ایران دید که با آن تفکری که در کار هایش ارائه می‌داد منطبق بود. اول اینکه فوکو خیلی به دنبال مسئله اصالت وجودی بود، و به روال هایدگر به دنبال موقعیت هایی می‌گشت که انسانها در آن حاضر به خطر کردن اند برای دستیابی به اصالت وجود. در واقع معتقد بود برای رسیدن به اصالت وجود باید حاضر شد خطر

کرد. بنابراین خطر کردن، مواجه شدن با خطر و روبه رو شدن با مرگ را به عنوان یک نقطه ای که در آن می توان خلایقیت های جدید یافت را مورد توجه قرار داد. مثلا در کار اولش با نگاه به آسایشگاه و بیمارستان روانی (تیمارستان) یا در کار بعدیش با نگاه به مقوله زندان. به اصطلاح توجه به سازمان هایی که ما آنها را حاشیه اجتماع می دانیم نه مثل کار مارکس که کارگر و نظام کارگری را در مرکز سرمایه داری مورد بررسی قرار می دهد.

به این ترتیب بود که فوکو در مواجه با انقلاب ایران با نگاه به مردم که بی مهابا و با دست خالی با خطر مرگ روبه رو می شدند و تظاهرات هایی که انجام می دادند و به خصوص استفاده های ایشان از مناسک و رسوم مذهبی محرم، یک جور احساس نزدیکی کرد و همانطور هم که خودش در کارهایش می گوید: آدمم ببینیم حالا در یک چنین جنبشی که حاضر است با مرگ روبه رو شود، به اصطلاح مرگ را به جان بخرد برای براندازی رژیم قبلی با چه نوع خلایقیت های جدیدی می توان روبه رو شد.

دوم اینکه به طور کلی فوکو یک دلمشغولی و کشتی داشت نسبت به شرق در کارهایش- آنهم قبل از انقلاب ایران- و به طور کلی خیلی به اندیشه عرفانی شرق علاقه مند شده بود در کارهایی که قبلا انجام داده بود؛ در سفری که به ژاپن کرده بود. معتقد بود که اساسا فلسفه در غرب به نقطه پایانی خودش رسیده و اگر فضا و محل و روش جدیدی برای فلسفه باشد می بایست از ترکیب تفکر غربی و شرقی به وجود بیاید. به همین خاطر در نگرشش به انقلاب ایران، نقش اندیشه های عرفانی در این انقلاب برایش مهم بود و این هم یک دلیل دیگرش بود برای پرداختن به جنبش های مذهبی در ایران.

سوم اینکه به طور کلی فوکو یک منتقد بزرگ مدرنیته بود. اگر مارکس از روابط کارگری و استثمار کارگر در کارخانه- مثابه یک نظام مدرن- صحبت می کرد، فوکو از نظارت و کنترل دولت و نهادهای مدرن بر کل جامعه سخن می راند. او معتقد بود که در دنیای مدرن فرق نمی کرد که سرمایه داری باشد یا سوسیالیسم انسانها کلیه اعمالشان تحت نظارت قرار می گیرد.

در سازمانها، در مدارس، در بیمارستان در دانشگاه و به طور کلی در تمام بخش های جامعه فوکو با این مسئله مبارزه داشت و به طور شخصی این مبارزه شاید در همجنس گرایی اش متبلور بود. در ارتباط با همین مسئله این نکته قابل توجه است که در دنیای قبل از مدرن ما فرد همجنس گرا نداریم و در واقع آنچه مورد توجه است و دارای اهمیت نه فرد همجنس گرا که عمل همجنس گرایی است. این تحول در اواخر قرن هجده و اوایل قرن نوزدهم بوجود می آید. یعنی مسئله این می شود که یک طبقه بندی جدید بوجود می آید و آدمها به عنوان همجنس گرا یا دگر جنسگرا طبقه بندی می شوند و از دل این طبقه بندی دگر جنس گرایی یک جور به هنجار عمومی تبدیل می شود و افرادی که حاضر به پذیرش این نرم یا هنجار عمومی به عنوان نوع قابل قبول رابطه نمی شوند و در این دسته بندی جا نمی گیرند، گفته می شه که منحرف یا بیمار روانی اند. این مسئله خصوصا با کارهای فروید تشدید می شود و به خاطر اهمیت کارهای فروید خصوصا در قرن بیستم برجسب روانی بودن و بیمار بودن کاملا به این افراد می خورد در حالی که در قرون وسطی درست است که از عمل همجنس گرایی نقد بسیاری می شد (همانطور که می دانیم «در تورات و انجیل این عمل یک گناه محسوب می شود). اما یک فرقی هست بین گناه و اینکه شما به یک امری برجسب بیماری روانی اطلاق کنید. گناه چیزی است که با توبه رفع می شود. یعنی فرد پس از انجام هر بار گناه با توبه پاک می شود و شما نمی توانید برجسبی به او بزنید اما وقتی شما به فردی می گوید بیمار روانی، اینجا شما به فرد برجسب زدید یعنی چیزی نیست که بشود پاکش کرد، این است که می بینیم جامعه مدرن در این خصوص بسیار خشن تر رفتار می کند و خوب البته خود فوکو هم این تجربه را در زندگی شخصی اش داشت؛ چند بار خانواده اش او را به خاطر اینکه همجنس باز بود در آسایشگاه روانی انداخته بودند و فوکو نیز چندین بار سعی کرده بود که خودکشی کند. بنابراین فوکو در انقلاب ایران امیدوار بود که یک پدیده ای شاید به طور کلی مدرن را در رابطه با مسائل فرهنگی ببیند. اینجاست که حالا ما می توانیم از خود فوکو استفاده کنیم برای نقد فوکو.

فوکو می گوید که مدرنیسم چنان پدیده ی عمیقی هست که همه جاگیر است و همه چیز را دربر می گیرد، و واقعا امروزه در دنیای مدرن که ایران هم شامل آن می شود و اصولا همه جای دنیا در پوشش مدرنیته قرار می گیرد- حالا با درجاتی متفاوت- شما دیگر می توانید برگشت کنید به ضد مدرنیته یا غیر مدرنیته. بنابراین فوکو در این مورد دچار اشتباه شد یعنی متوجه نبود که شما می توانید یک ایدئولوژی غیر مدرن را بگیری و ولی به وسیله یک به اصطلاح بوروکراسی جدید، یک دیوان سالاری جدید این ایدئولوژی قدیمی یا همان سنتی را مدرنش بکنید. و این پدیده ایست که در انقلاب ایران اتفاق می افتد.

سرپیچ: در ارتباط با همین بحث ماهیت ضد مدرن انقلاب ایران یا به عبارتی پُست مدرن ما در فاصله زمانی بین دو انقلاب شاهد یک تغییر رویکرد در رفتار کنشگران سیاسی ایران از روشنفکران گرفته تا انقلابیون هستیم. یعنی در حالی که در دوره ی مشروطه ما می توانیم مطالباتی کاملا مدرن از قبیل «پارلمان» و «قانون مدون» را از سوی روشنفکران و انقلابیون شاهد باشیم تا اندازه ای

که این قبیل خواست ها برای مبارزان تقدس می یابد اما به یک باره در فاصله ی نه چندان زیادی تا انقلاب 57 این ارزشها به ضد ارزش تبدیل می شود و انقلابی رخ می دهد که به زعم تاریخ نگاران برجسته ای چون هابزبام می توان آن را «انقلابی به نام خدا» دانست و تا اندازه ای به عنوان اولین انقلاب بنیادگرایی در جهان شناخته می شود. این تغییر رویکرد به چه خاطر صورت می گیرد. به عبارتی چه اتفاقاتی در بازه زمانی بین دو انقلاب می افتد که زمینه ساز یک چنین تغییر رفتاری در کنش روشنفکران و انقلابیون سال 57 می گردد؟

آفاری: در ادامه صحبت قبلی ام به این نکته اشاره کنم که ما نمی توانیم جنبش های اسلامی-یا آنچه که در غرب به آن اسلامیزم می گویند- را جنبش هایی غیر مدرن به حساب آوریم بلکه باید برعکس آنها را جنبش هایی مدرن بدانیم منتها با این تفاوت که یک سری ایدئولوژی های غیر مدرن را در پوششی مدرن ارائه می کند. چرا می گویم مدرن؟ برای اینکه در جنبش های اسلام گرا و من جمله جنبش های اسلام گرای ایران، ما می بینیم که تمام مظاهر مدرنیته آنجا هست. یعنی به عبارتی ما یک دولت کاملا خودکامه داریم که در فرمی مدرن فعالیت می کند. دولتی که می خواهد مردم را کاملا تحت نظر قرار دهد. تحت نظر قرار دادنی به وسیله ی رسانه ها، به وسیله ی دستگاه دیوانسالاری و بوروکراسی، به وسیله پلیس، به وسیله نیروی نظامی مدرن و... اینها همه نمودهای یک جامعه مدرن هستند. بنابراین این دسته انقلاب ها، انقلاب های مدرنی هستند؛ منتها در چند مورد به خصوص برگشت به عقب می کنند.

سریچ: این چند مورد به خصوص چه مواردی هستند؟ به عبارتی در چه مواردی هست که این انقلاب گفتمانش، گفتمانی غیر مدرن است؟

آفاری: وقتی از نزدیک نگاه می کنیم، می بینیم که برگشت به عقب در مورد فرهنگ است. وقتی فرهنگ را زیر ذره بین نگاه کنیم می بینیم که بر می گردد به موارد مربوط به خانواده و جنسیت. می شود گفت که آنچه در این انقلاب ها وجه غیر مدرنشان را تشکیل می دهد، روابط فرهنگی و خانوادگی است. حالا بر می گردیم سر سوآلی که شما مطرح کردید. همان طور که می دانید من اثر جدیدی زیر چاپ دارم در ارتباط با سیاست جنسی در ایران. در آنجا من دقیقا همین مسئله ای را که شما سوال کردید مطرح می کنم. کتاب نگاهی دارد به تحولات جنسیتی در ایران از اواسط قرن نوزدهم تا به امروز، من جمله دوره مشروطه، پهلوی اول، دوره مصدق، پهلوی دوم و سی سال انقلاب اسلامی.

سریچ: اتفاقا یک نکته قابل توجه در همین کتاب آخر شما که برای من سوال ایجاد می کند، گزارش متفاوتی است که شما از سیر سیاست های جنسیتی در طول سالهای مورد بررسی تان ارائه می دهید. رویکردی که شما در کتاب اتخاذ کردید و توصیفی که از این سالها به دست می دهید یک نگاه کاملا متفاوت به ساختار خانواده و روابط جنسی دارد که اتفاقا از دل خاطرات زنان فعال همان دوران- کسانی چون بی بی خانوم استر آبادی- بیرون می آید. این در حالی است که نگاه رایج و عمومی ای که در میان اکثر ما وجود دارد عبارت است از اینکه این مناسبات فرهنگی و خانوادگی انگار برای سالیان دراز هیچ تکانی نخورده است و از ابتدا به همین شکل امروزی خود پا برجا بوده است ولی توصیفات شما حکایت از اتفاقات و تغییراتی در طول این سالها دارد که به زعم خودتان می توانیم از یک جور «انقلاب جنسی ناتمام» سخن بگوییم. انقلابی که از دید بسیاری از تاریخ پژوهان و محققان پنهان مانده و از قضا شما معتقدید که تاثیرات ژرفی بر ساختمان فرهنگی و سیاسی جامعه ایران گذاشته است. اگر ممکن است کمی این مسئله برای ما بشکافید.

آفاری: می توانیم بگوییم که شاید در ایران در ابتدای قرن بیستم یک نوع قراردادی بین روشنفکران ایرانی و عامه ی مردم در ارتباط با مسئله جنسیت بسته شده بوده. به این معنی که در انقلاب مشروطه وقتی که مسئله مدرنیسم مطرح می شود، روشنفکران ایرانی نظیر دهخدا و تقی زاده و امثالهم به این مسئله واقفند که برای مدرن شدن ایران باید زنها هم مدرن بشوند. منمتهای مدرن شدن در آن زمان به این معنی است که زن باید مادر بهتری باشد که بعد بتواند بچه های بهتری تربیت کند که ما بتوانیم مملکت مدرن تری بشویم. در نتیجه زن باید تحصیل کرده بشود، از منزل برود بیرون، فعال باشد در انجمن های سیاسی که بعد بتواند مادر بهتری باشد. این گفتمان در دوران پهلوی ادامه پیدا می کند. بعد از کشف حجاب هم باز بحث بر سر این است که ما باید زنهای مدرنی داشته باشیم که در جامعه بتوانیم ایشان را به عنوان مادر بهتر و پیش تر از آن به عنوان شهروند بهتر ارائه بدهیم. در دوران مصدق و پهلوی دوم این قرارداد ادامه پیدا می کند و آن به اصطلاح قرارداد به این صورت است که پدر و مادرها و خانواده ها اجازه بدهند، دخترهایشان از منزل بیایند بیرون، دیرتر ازدواج کنند، تحصیل کرده بشوند و حتی یکمی کار بکنند، یکمی فعالیت سیاسی داشته باشند، و حق رای پیدا کنند. منتها با این شرط که زن کماکان مادر خوب، همسر خوب، دختر خوب و خواهر خوب آن طور که مرسوم بود باقی بماند. این قرارداد نانوشته تا سالهای 70-1960 ادامه پیدا می کند. بعد از سالهای 1970 تحولات عظیمی در غرب اتفاق می افتد. جنبش های ضد جنگ ویتنام، جنبش حقوق سیاهان، به طور کلی جنبش های مدنی و به دنبال آن جنبش فمینیستی و همراه با آن هم جنبش همجنس

گرایی. به یک باره معنی آزادی زن به کلی متفاوت می شود. یعنی همان طور که فمینیست های آن زمان هم مطرح می کنند یک بخشی از آزادی زنان می شود، آزادی جنسی زن. در این نقطه است که آن قراردادی که میان روشنفکران ایرانی و عامه مردم بسته شده بود به آخر خط می رسد؛ برای اینکه کاملاً آشکار می شود و در جامعه نیز دیده می شود که همان جور که زنان مشغول به تحصیل کردن و کار کردن می شوند، کم کم توقعاتشان تفاوت می کند؛ دیگر حاضر نیستند ازدواج کنند با کسی که پدرشان به آنها گفته است، ازدواج اگر نامعقول و زن اگر تحصیل کرده باشد، طلاق می گیرد و بعد از طلاق می رود در یک خانه ی جدا زندگی می کند. در واقع خودش می خواهد جدا زندگی کند، می خواهد حضانت بچه هایش را برعهده بگیرد. در نتیجه در تمامی این موارد ما برای اولین بار در فرهنگ خاورمیانه ای ایرانی مان، زنی را داریم که در سالهای باروری است ولی نه زیر بار پدر و نه همسر و نه برادر است و دارد تنها زندگی می کند. در نتیجه روابط جنسی آزادانه تری را دارد. دوم اینکه در روابط همجنس گرایی در ایران تفاوت مشخصی بین آنچه که ما به آن می گوئیم بچه بازی و روابط متقابل دو همجنس نبوده و به اصطلاح چنین تفاوتی گذاشته نمی شد. در عین حال چنین قرار بوده است- یعنی عرف رایج- که انسانها ازدواج کنند: مردها باید زن می گرفتند، زنها باید شوهر می کردند و اگر در این بین رابطه ای هم بوده در حاشیه بوده است. یعنی ما یک چیزی تحت عنوان هویت «گی» نداشتیم. حالا این انقلاب جنسی که در غرب می شود می آید و همه ی این ضوابط را به هم می زند و برای اولین بار این دو مسئله زندگی جداگانه ی زنان و روابط همجنس گرایی را مطرح می کند، در نتیجه ما در ایران شاهد یک برگشت به عقب می شویم. نظیر همین تحولات در غرب هم اتفاق افتاده بود، منتها خیلی زودتر.

به عبارتی تا اوایل قرن نوزدهم در بسیاری از نقاط غرب ازدواج ها را کماکان پدر و مادرها ترتیب می دادند و منظور از ازدواج، تولید نسل و ایجاد خانواده بود. ولی با آمدن سرمایه داری صنعتی و کار زنها در کارخانه ها، ازدواج های سنتی کمتر شد و آشنایی قبل از ازدواج، و انس و علاقه بین زن و مرد مهمتر شد. با کشف قرص و وسایل جلوگیری از بارداری در قرن بیستم، بار دیگر روابط زناشویی متحول شد. به تدریج سکس در روابط زناشویی مهمتر شد، دیگر ازدواج فقط برای بچه دار شدن نبود، و تفاهم جنسی هم برای زن و هم مرد مهم بود.

با مهمتر شدن عشق و سکس در ازدواج، روابط همجنس گرایی هم تحول یافت. به تدریج این مسئله قابل قبول شد که چون همه ی انسانها به جنس مخالف تمایل ندارند (و این یک واقعیت است که از دوران یونان قدیم و ایران باستان تا به امروز شاهد آن هستیم) نباید با مجبور کردن افراد به ازدواج با جنس مخالف زندگی دو انسان (هم زن و هم شوهر) را تباه کرد. از طرف دیگر با بسط دموکراسی مردم به این نتیجه رسیدند که نمی شود پلیس را نیمه شب فرستاد به منازل که ببینند افراد با چه کسی رابطه ی جنسی دارند! لذا باید روابط همجنس گرایی را هم به رسمیت شناخت، منتها همینطور که دولت از تعرض جنسی نسبت به دختر بچه ها جلوگیری می کند، باید از تعرض جنسی به پسر بچه ها هم جلوگیری کند. اینجاست که جامعه غرب به تدریج هویت «گی» را می پذیرد.

اما اگر برگردیم به ایران: این تحولات در غرب در سالهای 1970 دارد اتفاق می افتد، و در نشریات بین المللی منعکس می شود. ایرانی ها در این زمان دچار گم گشتگی های فکری بسیار شده و با ورود زنان نسبتاً مدرن شهری به جامعه، آن قرارداد دوران مشروطه هم به پایان رسیده است. به یک باره ایرانی ها نگاه می کنند به غرب و می بینند جهان غرب هم حق آزادی جنسی را برای زن پذیرفته و هم حق همجنس گرایی را. نتیجه این می شود که ما در این دوران شاهد یک برگشت به عقب فرهنگی می شویم.

من خودم آن سالها را به یاد دارم که در ایران بودم - در دبیرستان و مدتی هم در دانشگاه- و کاملاً به خاطر می یارم که این برگشت به عقب و خشمی که در مورد زنها از آن صحبت می شد اساساً در همه اقشار اجتماع بود و نیز در همه ی مذاهب. اینطور نبود که مشخصاً به ایرانیان مسلمان و یا طبقات بالای اجتماع برگردد. یک خشم عجیبی نسبت به زنها وجود داشت که می گفت اینها دیگر تمامی قوانین و قواعد سابق را زیر پا گذاشتند و حالا دیگر توقع آزادی جنسی دارند!

یادم می آید که در آن زمان یک کاریکاتوری در مجله «توفیق» چاپ شده بود که عمده ای را در حال حمله به زنی در خیابان که مینی ژوپ پوشیده بود نشان می داد؛ و توفیق این را «مرد سال» کرده بود. کاریکاتورهای متعددی در روزنامه های آن زمان به همین سیاق کشیده می شد که زنها ی منشی و پرستاری را نشان می داد که اکثراً معشوق آن رئیسشان هستند. به عبارتی کار زن خیلی زیر سؤال قرار گرفته بود. انقلاب در نتیجه این بود که این تفکر بر تمامی اقشار جامعه غالب بود. حتی «چپ» هم اینطور فکر می کرد.

درون جنبش چپ واقعا یک جور نظام «هیرارشی» برقرار بود که به اصطلاح فرد رئیس گروه یا آن کسی که دبیر سازمان نامیده می شد بر همه چیز نظارت داشت و موظف بود روابط اخلاقی را هم تحت کنترل داشته باشد و به این ترتیب دخترها و پسرهای گروه که می خواستند با یکدیگر ازدواج کنند باید می رفتند و از آن فرد رئیس گروه اجازه می گرفتند و رابطه ی دوستانه خارج از

چارچوب ازدواج پذیرفته نبود. دیگر آنکه در جنبش چپ یک تحولی بعد از جنگ جهانی دوم پدید آمده بود که متأثر از تحولاتی بود که در جنبش های کمونیستی دیگر اتفاق افتاده بود و آن این بود که حقوق زن به دو بخش تقسیم شده بود:

حقوق زن روستایی و کارگر که عبارت بود از غذای کافی، بهداشت و مبارزه با استثمار او در کار و به طور کلی دیگر موارد اولیه زندگی و حقوق زن بورژوا که اگر نگاه کنید می بینید که بیشتر مسائل مربوط به آزادی های جنسی و یا مسائل مربوط به ازدواج را شامل می شد. در واقع این دو بخش را کاملا از یکدیگر جدا کرده بودند. جنبش چپ می گفت ما حقوق زنان کارگر را می پذیریم ولی حقوق زن بورژوا را نمی پذیریم. یعنی به گونه ای برخورد می کردند که انگار این قبیل مسائل جنسی در زندگی زن کارگر وجود ندارد. یک به اصطلاح تفسیر مقوایی از زن کارگر در آن زمان در جنبش چپ رایج بود. من فکر می کنم که گسستن این قرارداد فکری از زمان مشروطه تا زمان پهلوی یکی از دلایل بسیار مهم انقلاب بود و نه فقط در ایران-که در یک مقاله ای از من که چند سال پیش در نیولفت ریویو چاپ شد به این مسئله پرداخته بودم- بلکه در کلیه گرایش های مذهبی که در دنیا دوباره بازگشت شد، یعنی در مسیحیت، یهودیت، هندو-هندوئیسم رایج- و همین طور هم در جنبش های اسلامی. همه ی اینها از یک فرمی از برگشت به خانواده و اصول اخلاقی صحبت می کنند و در تمامی آنها یک ضدیتی با مسئله آزادی زنان وجود دارد.

اما بعد در انقلاب ایران ما می بینیم که این مسئله به یک فرم و شکل خاصی کم رنگ تر می شود که یکی از موارد بسیار جالب و قابل توجه انقلاب ایران است: در عین حال که جنبش انقلابی ایران در بسیاری موارد حق زنان را در مواردی نظیر حق طلاق و ازدواج و... حذف کرد و مثلا حق طلاق را دوباره برای مردها برگرداند یا حق حضانت را زنان از دست دادند، سن ازدواج را پائین آورد و... ولی به یک صورتی این دوگانگی فرهنگی که در آن زمانی که من در ایران بودم خیلی متداول بود، کمتر شد. چون خانواده ها خیلی سنتی بودند و خوب انقلاب هم که اسمش انقلاب اسلامی بود، خیلی وقتها پدر و مادرهایی که در زمان پهلوی اجازه نمی دادند دخترهایشان به مدرسه بروند یا کار کنند، مثلا آرایشگاه باز کنند، بروند در خوابگاه دانشگاه زندگی کنند، یا بروند هنرپیشه بشوند و... چون جامعه اسمش اسلامی شد و از طرفی هم به پدر و مادرها گفته شد که این موارد همگی دارد در یک جامعه اسلامی انجام می پذیرد مورد قبول خانواده ها قرار گرفت. دولت خودش به شخصه شروع کرد به آوردن یک قشری از زنها در نهادهای مختلف اسلامی و خوب بالطبع این گروه از زنان تحصیل کرده تر شدند، کار گرفتند و حتی در زمان جنگ خیلی از ایشان به جنگ رفتند و از خانواده به دور شدند. وقتی شما به بیوگرافی این گروه از زنان نگاه می کنید می بینید که تحولات عظیمی برای اینها اتفاق افتاده. به مرور امکانات بسیاری برای این قبیل خانواده ها ایجاد شد. و خصوصا تسهیلاتی که پس از پایان جنگ تحت عنوان خانواده شهدا به این دسته از خانواده ها تعلق می گیرد. در نتیجه می بینیم که یک قشری از این زنان به جلو حرکت می کنند و خانواده هم ایشان را تشویق می کند که بروند و کار بکنند، تحصیل بکنند؛ و خوب طبیعتا وقتی شما کار می کنید، تحصیل می کنید، تمامی آن خواسته هایی که پیش از این فمینیستی خوانده می شد در معنای منفی نزد این گروه دوباره مطرح می شود. خواسته هایی کاملا طبیعی نظیر اینکه خوب من می خواهم با مردی ازدواج کنم که خودم انتخاب می کنم-و اکثرا هم در دوران جنگ یا در درون همین نهضت های اسلامی ازدواج می کنند- یا مثلا دیرتر ازدواج می کنند و به این ترتیب می بینیم که بعدا وقتی دولت برنامه ی جلوگیری از بارداری را پس از جنگ ارائه می کند، این برنامه برنامه موفقی از کار در می آید. تحقیقات مختلف نشان می دهد که شما فقط کافیت یک زنی را باسواد و تحصیل کرده بکنید، خواهید دید که بسیاری از مسائل حل خواهد شد: می رود به دنبال جلوگیری از بارداری، سعی می کند بچه کمتری به دنیا بیآورد، سعی می کند خانواده کوچکتری داشته باشد، سعی می کند بهداشت خانواده بیشتر باشد که در نتیجه آن مرگ و میر بچه ها کمتر می شود ولی در عین حال سطح توقعاتش در ازدواج بیشتر می شود.

سریچ: حالا در ارتباط با همین مسئله ای که به آن پرداخته اگر ما این قشر از زنان را که به واسطه حضور در نهضت اسلامی در دوران پس از انقلاب نسبت به دیگر اقشار زنان از یک سری حقوقی بیشتر بهره مند شدند، در پراگماتیک قرار دهیم و به نوعی کلیت وضعیت زنان را در دوران پس از انقلاب در نظر بگیریم آیا شما اعتقاد دارید که در حال حاضر وضعیت حضور اجتماعی زنان در عرصه های گوناگون اجتماعی، شغلی و سیاسی در ایران در قیاس با دیگر کشورهای پیرامون و اسلامی بهتر شده است؟

آفاری: در یک زمینه هایی بله اما لزوما این به معنی بهتر بودن در قیاس با دیگران نیست؛ چرا که اتفاقا آن دیگر کشورها هم بسیار پیشرفت کردند. شما الان وقتی نگاه بکنید به کشورهای مثل اردن، مصر، لبنان، سوریه یا کشورهای خلیج فارس خوب درصد باسوادی بسیار بالاست. الان که ما از سطح سواد زنان در ایران صحبت می کنیم و اینکه اکثریت جمعیت دانشگاه را دختران تشکیل می دهند دیگر این مختص به ایران نیست بلکه یک پدیده جهانی شده است برای مثال در خود آمریکا که کاملا به همین شکل است. اما آن چیزی که ایران اتفاقا در قیاس با دیگران خیلی در آن عقب است، مسئله کار زنان است. اگر شما مقایسه ای کنید بین درصد زنان ایرانی ای که در خارج از منزل کار می کنند با زنانی که مثلا در اردن یا لبنان و به خصوص تونس یا اندونزی و ترکیه در خارج از

منزل کار می کنند، می بینید که درصد کار زنان ایرانی خیلی پائین تر است. ولی یکی از پروژه های موفقیت آمیز در ایران، پروژه کنترل بارداری می باشد که در این مورد زنان و خانواده های ایرانی موفق به دستیابی های چشمگیری در خانواده شدند. اما از نظر کار زنان ایرانی نسبت به دیگر زنان منطقه عقب افتاده اند. در نهایت شاید بشود اینطور گفت که برای اینکه زن بتواند برای حقوقش مبارزه کند باید اول کار داشته باشد. در روابط خانوادگی زن تنها زمانی می تواند قوی باشد و روی پای خودش بایستد و جلوی پدر و همسر و برادر در بیاید که اختیار مالی اش به دست خودش باشد. این خیلی مسئله مهمی است اما متأسفانه دولت با ایجاد نکردن کار عملاً مقابل این خواسته زنان ایستاده است. همانطور که می بینیم امروز بسیاری از گروه های زنان بر این مسئله تأکید می کنند. در کنار این اما بسیاری مسائل دیگر هم هست که ایران در آنها عقب است.

سرپیچ: چه مسائلی؟ اگر می شود مثالی بزنید.

آفاری: بله حتماً مثلاً مسئله «تعدد زوجات» که خوب فقط در کشورهای اسلامی هست و از نظر قانونی ممکن؛ که البته تعدادش در همه کشورهای اسلامی پائین آمده است و اصلاً قابل مقایسه با اوایل قرن بیستم یا اواخر قرن نوزدهم نیست. اما در ایران علاوه بر این ما یک پدیده دیگری داریم به اسم «ازدواج موقت» که در اصطلاح فقهی «صیغه» خوانده می شود چیزی که در کشورهای سنی معمولاً قابل قبول نیست. مسئله بر سر این نیست که آیا همه ی مردها این کار را انجام می دهند یا نه. بحث بر سر اینست که وقتی یک چنین حقی وجود دارد، این امر خانواده-منظور واحد زن و شوهری- را متزلزل می کند. شما وقتی حق گرفتن زنی دیگر را به یک مرد می دهید، وقتی حق طلاق را به او می دهید، وقتی حق حضانت فرزند را به او می دهید، باعث می شود که زن در واحد زن و شوهری احساس امنیت نکند. در نتیجه رابطه ی اصلیش می شود با خانواده ی خودش، کما اینکه همیشه بوده است. مسئله ی دیگر «ارث» است؛ که خوب حق زن بسیار ناچیز است. حتی با وجود تغییری که اخیراً ایجاد شد در رابطه با ارث بردن از زمین که باز هم ناچیز است و زنی که دارای فرزند باشد تنها یک هشتم بهره می برد. در واقع ما چیزی به اسم دارایی مشترک-یعنی دارایی ای که زن و شوهر در طول مدت زمان ازدواج شان تولید کرده باشند و در هنگام طلاق مشترکاً میان آنها تقسیم شود- را نداریم. اگر روزی اصل دارایی مشترک از نظر قانون مدنی پذیرفته شود آنوقت تمام رسم های قدیمی جهیزیه و مهریه هم به خودی خود ملغی خواهد شد.

مجموعه ی این عوامل باعث می شود که بگوییم به طور کلی واحد زن و شوهری-یا ازدواج- در ایران واحد متزلزلی بوده و خوب البته همیشه اینطور بوده است. یعنی واحد زن و شوهری در فرهنگ خاورمیانه ای اسلامی، واحد بسیار متزلزلی است. منتها به علت وجود مقوله ای به نام «خانواده بزرگ» که شامل مادر شوهر و برادر شوهر و... می شد، اینها یک جوری رابطه را حفظ می کردند. ولی الآن دیگر ما از آن دوران گذشته ایم و رسیده ایم به خانواده هسته ای که در حال حاضر قوام اقتصادی و قانونی اش بسیار ضعیف است. و اینست که می بینیم نارضایتی عمیقی در ایران وجود دارد.

سرپیچ: با توجه به کلیه مسائلی که شرح آن رفت اگر بخواهیم یک نگاه کلی ای داشته باشیم به وضعیت جنبش زنان در ایران در طول این سالیان و خواسته هایی که مطرح شده است مشاهده می کنیم که آنچه به عنوان مازادی از دوران مشروطه تا به امروز باقی مانده مسئله حق اجتماعی آموزش یا همان تحصیل است که در این اواخر با توجه به محدودیت های جدیدی که از جانب دولت تحت عنوان «سهامیه بندی» مطرح شد دیگر مسائل زنان را تحت شعاع خودش قرار داد و باعث شد تا جنبش زنان در ایران تأکید اصلی خودش را معطوف به این مطالبه کند. این در حالیست که نگاه به اسلاف این جنبش در دوران مشروطیت حاکی از وجود میزان بالای خواستهای سیاسی در کنار مطالبات اجتماعی ای چون حق تحصیل و آموزش بوده است. خواستهای نظیر حق انتشار نشریه، تشکیل و به رسمیت شناخته شدن انجمن های زنان و خوب با توجه به آن ظرف زمانی حق رأی. اما هرچه به جلوتر می آییم این وجه جنبش زنان به افول می گراید تا جایی که امروزه این جنبش را بیشتر با خواستهای حقوقی و عموماً مطالبات اجتماعی می شناسند تا جنبشی سیاسی. حتی با وجود تأکیدی که شما بر مسئله «کار زنان» گذاشتید اتفاقاً ما تأکیدی از جانب جنبش زنان ایران امروز بر این مسئله نمی بینیم. آیا نمی توانیم اینجا از یک جور پس رفت در خواستها و کلا حرکت جنبش زنان در ایران حرف بزنیم؟

آفاری: بله ما می توانیم از یک جور پس رفت در این خواسته ها صحبت کنیم. اما به نظر من این تغییر بیشتر برمی گردد به اقتصاد ایران. کشوری که تکیه اش بر منبعی مثل نفت هست معمولاً طبقه ی متوسط ضعیفی دارد. به خاطر اینکه هرکس صاحب این نفت باشد حالا می خواهد شاه باشد یا آیت الله فرقی نمی کند. پولش مستقیماً می رود به جیب دولت و در نتیجه شما طبقه ی متوسطان بسیار ضعیف خواهد بود. در نتیجه وقتی طبقه متوسطان ضعیف است بالطبع مقوله ی دموکراسی خیلی ضعیف خواهد شد که این مسئله بیشتر برای زنان تأثیر منفی خواهد داشت. به همین خاطر امروز آن حرف هایی که مصدق در خصوص اقتصاد بدون نفت می

زد خیلی مهم است. به خصوص بعد از روی کار آمدن باراک اوباما در آمریکا و پشت سر گذاشته شدن آن هشت سال ریاست جمهوری بوش یکی از برنامه های اصلی او (اوباما) اینست که آمریکا را از نفت خاورمیانه مستقل کند. با این وضعیت باید پرسید که واقعا تکلیف ایران چه خواهد بود اگر غرب از نفت خاورمیانه مستقل بشود؟ پاسخ این هست که بسیار بد خواهد بود و من واقعا نگران آینده اقتصادی ایرانم. مگر اینکه سیاستمداران ایرانی طی مدت زمانی که این برنامه استقلال نفتی غرب از خاورمیانه قرار هست که پیاده بشود با تکیه بر این نفت اقدام به ایجاد صنایع دیگری بکنند تا این مملکت مستقل باشد از نفت. برای رسیدن به چنین نقطه ای شما نمی توانید نیمی از سرمایه انسانی کشور یعنی زنان را در خانه نگهداری. باید این سرمایه بیرون آورده شود تا در کنار مردان این مملکت را بسازند. یعنی در ارتباط با همین بحثمان در واقع باید بگوییم که ایران یک همچین سرمایه عظیمی دارد و آن زن و نقش زنان تحصیل کرده اش است. درست مثل گنج ارزشمندی می ماند که شما به جای بار کردن آن می گذارید همانطور زیر خاک بماند. در واقع مسئله زن فقط مسئله ای در حیطه ی یک جنس نیست بلکه مسئله مملکت است.

سرپیچ: اجازه بدید یکمی به بحث قبلی برگردیم و در ارتباط با کلیت کارها و آثار شما که خوب مسئله زنان و بحث های جنسیتی را بیشتر مد نظر قرار می دهد این سوال یا حالا شاید بشود گفت به نوعی انتقاد را مطرح کنیم و آن اینکه به زعم عده ای از تاریخ نگاران و پژوهشگرانی که در عرصه ی تاریخ معاصر ایران خصوصا دوران مشروطه و به این طرف کار کرده اند مسئله زنان آنچنان پررنگ نیست که مثلا شما در کارهایتان به آن پرداختید. مثلا آقای خسرو شاکری معتقدند که واقعیت تاریخی اینست که نقش زنان به اندازه ای که مثلا شما بهش توجه دارید در تاریخ ایران برجسته نبوده است. نظر شما راجع به این رویکرد انتقادی چیست؟

آفاری: اجازه بدهید من یک مقایسه بکنم. مثلا وقتی راجع به جنبش مبارزه با بردگی در آمریکا صحبت می کنیم، شما فکر می کنید چندتا برده بودند که در این جنبش فعالانه شرکت داشتند و یا در رأس آن قرار گرفته بودند؟ در واقع بیشتر کسانی که به طور فعال در این جنبش شرکت داشتند، همگی سفید پوست بودند. محدود سیاهانی بودند که می توانستند فرار کنند و امکانات تحصیل پیدا کنند که اصلا بتوانند چیزی بگویند و حرفهایشان در روزنامه مطرح بشود. که در واقع به کمک این جنبش ضد برده داری مطالبشان مطرح می شد. جنبش زنان ایران در دوره مشروطه نیز همچین دور نیست از این وضعیت و به اصطلاح دست کمی از برده ها در آمریکا ندارد. آنچه که عجیب است اینست که این تعداد زن با چنان شهامتی در آن دوران که به ایشان هیچ حقی برای شرکت در اجتماع، بهره مندی از تحصیل و فعالیتهای سیاسی داده نمی شد آمدند بیرون و حرفهایی زدند و کارهایی کردند که تغییرات بنیادینی را در ساختار فرهنگی جامعه بوجود آورد.

سرپیچ: اما سوال آخرم از شما. اگر بخواهیم از زاویه ی بحثی که آغاز کردیم به انقلاب 57 ایران نگاه کنیم و دستاوردهای جنبش زنان ایران تا مرز انقلاب را مورد توجه قرار دهیم، می بینیم که راه و مسیری که طی نزدیک به 70 سال با جانفشانی ها و مقاومت های بی سابقه پیموده شده بود و در سالهای پایانی حکومت پهلوی به نتایج درخشانی هم داشت می رسید نظیر تشکیل وزارت زنان که خوب تلاش های سازمان زنان به ریاست مهناز افخمی که بعدها اولین وزیر این وزارت خانه هم می شود در به ثمر رسیدن آن جایگاه ویژه ای پیدا می کند اما به یک باره بر اثر بحران های ناشی از شرایط انقلاب تمامی این دستاوردها از دست می رود و ما به ناچار مجبوریم حتی برای دستیابی به یک سری از آن چیزهایی که توانسته بودیم تا پیش از انقلاب آنها را تا اندازه ای پیش ببریم، حرکتی از صفر را آغاز کنیم. به همین خاطر گاهی در تحلیلهایی که از انقلاب بهمن به عمل می آید این گرایش وجود دارد که از صفت دیر یا زود برای توصیف کارکردهای انقلاب استفاده شود. البته از این موضعی که ما به آن پرداختیم غالبا این گرایش هست که انقلاب 57 را زود و به اصطلاح طفلی نارس بخوانند. سوال اینجاست که آیا اساسا از منظر تاریخی ما می توانیم در خصوص یک رخداد یا واقعه ای تاریخی در یک جامعه صحبت از دیر یا زود بودن آن بکنیم یا اینکه رخدادهای تاریخی دقیقا در همان زمانی که باید رخ می دهند؟

آفاری: ببینید وقتی از صفت دیر یا زود صحبت می کنیم یعنی به نوعی داریم ایران را مقایسه می کنیم با اروپا و اروپا را ملاک قرار می دهیم و بعد در مقایسه با آن هست که می گوییم این باید زودتر اتفاق می افتاد یا دیرتر. از طرفی دیگر هم می توانیم بگوییم که با این نگاه ما داریم آن فرم تفکر مارکسیستی را دنبال می کنیم که معتقد به جریان خطی تاریخ و به اصلاح تکامل مادی و گذار از مراحل پنج گانه. در عین حال با توجه به بحث فرهنگ و زمان ما داریم از دو جای کاملا متفاوت شروع می کنیم. به عبارتی وقتی نگاه می کنیم به فرهنگ غرب و ایران و می خواهیم انقلاب ایران را تحلیل کنیم باید به عقب برویم. ببینیم مثلا نگاه کنیم به اینکه اولین حرکت فکری ای که در غرب شد چه بود؟ خوب نهضت اصلاح دینی بود به رهبری لوتر. این جنبش رفرماسیون از یک قرن قبل از تمامی حرکت های دموکراتیک نظیر انقلاب انگلستان یا انقلاب فرانسه است. بنابراین در اینجا نهضت اصلاح دینی، پایه ای بود برای حرکت های دموکراتیک. حالا وقتی می آیم به انقلاب ایران نگاه می کنیم می بینم که انقلاب مشروطه خیلی چیزها بود اما نهضت

اصلاح دین نبود که بخواهیم با آن مقایسه اش کنیم. وقتی ایرانی ها سرگرم انقلابشان (مشروطه) بودند در آن واحد در شمال ایران انقلاب 1905 روسیه در جریان بود که یک حالت سوسیال دموکرات داشت و کارگرا در آن درگیر بودند، در همان زمان زنان در اروپا مشغول مبارزه برای حق رأی شان بودند و نظام برده داری به طور کلی در اروپا از بین رفته بود. اما وقتی انقلاب مشروطه در ایران می شود ما نهضت اصلاح دین را در ایران نداشتیم، و به علت حضور روسیه و انگلستان در شمال ایران ورود برده به ایران کمتر شده بود ولی هنوز برده داری وجود داشت و بعضا خود مردم ایران به بردگی گرفته می شدند. حالا در یک همچون زمانی یک انقلاب بسیار مترقی و دموکراتیک دارد در ایران اتفاق می افتد. ولی وقتی می رسد به مسئله مذهب، خوب اولین کاری که شما باید برای داشتن یک حکومت دموکراتیک انجام بدهید اینست که باید بگویید که قوانین یک مملکتی عرفی باشد و به اصطلاح دنیوی باشد. اینکه این قوانین نمی تواند منسوب به خدا باشد. این قدم اول است که بعد شما تازه اجازه داشته باشید در کارهای دیگر قانون گذاری کنید و بتواند بگوییم بر طبق نیازهای این مملکت ما باید چه جور قوانینی را وضع کنیم.

وقتی این مسئله ایجاد قوانین مدرن در ایران بحث می شود، متفکرین در مشروطه به این نتیجه می رسند که اصلا نمی توانند این بحث اختلاف بین قوانین مدرن و شریعت را باز کنند. لذا در حین تلاش برای گذراندن قانون اساسی و دیگر قوانین مدرن و می گویند که: اسلام سرجایش است، شریعت سر جایش است و ما صرفا می خواهیم یک حکومت جدید را برای دولت بیاوریم یا اینکه که می گویند تمامی این کارهایی که ما انجام می دهیم همه در اسلام هست یا می گویند سوسیال دموکراسی همان اسلام است و فرقی با همدیگر ندارد. یعنی به عبارتی نه اینکه به تفاوت های آنها واقف نباشند بلکه نمی خواهند این مسئله را باز کنند و خوب به نوعی حق هم دارند؛ برای اینکه یک شخصی مثل شیخ فضل الله نوری و امثالهم هست که دارد کاملا به این مظاهر تمدن غربی حمله می کند. به همین خاطر چون مشروطه نمی تواند نهضت اصلاح دینی را به انجام برساند مشروطه خواهان بیست سال بعد کمک می کنند به اینکه نظام پهلوی بیاید سرکار. چرا؟ به این خاطر که احساس می کنند از طریق دموکراسی نمی توانند مملکت را مدرن کنند و چون آن دوره زمانی بوده است که دیکتاتوری مدرن خیلی رایج شده بود و ما در سطح دنیا مکاتب و چهره هایی چون استالین در شوروی، موسیلسینی در ایتالیا یا آتاتورک در ترکیه را داریم، این مسئله جا افتاده بود که حالا برای رسیدن به مدرنیته لازم نیست که حتما دموکراسی داشته باشید، لذا با یک رهبر اتوریته و سکولار می توانیم مدرنیسم را پیاده بکنیم. و ما می بینیم که مدرنیسم بدون دموکراسی پیاده می شود. اینجا در دوره رضا شاه نقطه ایست که حالا جنبش زنان ایران می بایست تصمیم گیری کند. آیا بیاید و با یک حکومت اتوریته غیر دموکراتیک که حالا می خواهد یک کارهای کوچکی برای زنان انجام دهد، همراهی بکند یا اینکه برود و خودش را با جنبش های ضد دیکتاتوری همراه بکند که این خودش دو دسته بود: یک عده چپی ها بودند که خیلی زود از بین رفتند و به زندان افتادند، یک عده ی دیگر مثل تقی زاده آمدند و در سیستم وارد شدند و قشریون مذهبی که به طور کلی با حرکت های زنان مخالف بودند. در نتیجه جنبش زن می رود به این سمت که خوب حالا ما چاره ای نداریم جز اینکه برویم و با این حکومت پهلوی همراهی کنیم تا اینکه بتوانیم یک سری کارهایی را پیش ببریم. البته من اینجا صرفا در مقام یک تاریخ نگار دارم صحبت می کنم و قصد ارزش گذاری ندارم. به این ترتیب ما می بینیم که فمینیسم به خصوص در دوران پهلوی دوم با دستگاه دیوانسالاری عجیب می شود و به نوعی در آن نهادینه می گردد که در نهایت این مسئله به جنبش فمینیستی ایران ضرر می زند. درست است که سازمان زنان و شخص خانم افخمی خیلی کارهای مثبتی انجام می دهند ولی اینکه سازمان زنان به اصطلاح حکومتی بود و هویت مستقل از دولت نداشت در غایت به جنبش زنان ضربه زد.

سریچ: با تشکر از شما.

آفاری: برای شما و همکاران سریچ آرزوی موفقیت دارم.